

اسرار سعی و عرفات



حج و اعمال و آموزه های آن، آکنده است از رموزها و رازها؛ بخشی از این رازها و رموزها را احادیث معصومان - علیهم السلام - برنموده اند و برخی را بیان و بنان عالمان با بهره گیری از هدایت‌های آن بزرگواران عرضه کرده اند. تأمل در ابعاد مختلف حجّ تَبَّه آفرین است و در نگریستن بسیار در آن نشانگر آن که زیبایی‌ها و والایی‌های معارف آن ناپیداگرانه، نویسنده بزرگوار و محقق ارجمند، در مقالات پیشین از حقایق و اشارات برخی از اعمال حجّ سخن گفته بود و در این مقاله به تبیین و توضیح اسرار و حقایق سعی صفا و مروه و عرفات پرداخته است.

می دانیم سعی میان صفا و مروه از ارکان حج و کاری است ضروری که بدون آن حاجی نمی تواند از احرام خارج شود و به اصطلاح نسبت به پاره ای از امور، مُجَلّ گردد. این سعی خاطره بس سترگ و شگرفی را در اذهان تجدید می کند که هاجر برای جستجوی مایه حیات خود و فرزندش، تلاشی مستمر را دنبال کرد. و هرچند این تلاش عملاً به هدفی که در مد نظر بود نایل نیامد؛ اما خداوند به هیچوجه تلاشها و کوششهای مشروع و مطلوب آدمی را بی پاداش نمی گذارد؛ لذا با امداد غیبی این تلاش و کوشش به آب زمزم و جریان آن انجامید، و این تلاش به

صورت رمزی درآمد که می باید حاجیان هرساله با سعی میان صفا و مروه خاطره آن را عملاً تجدید کنند، و بدانند که سعی و کوشش آنان باید با التجاء به خداوند توأم باشد تا به نتیجه مطلوبی بارور گردد.

حاجی باید هفت بار میان صفا و مروه سعی به عمل آورد، نه بدود و نه آهسته، و راه رفتن او بهتر است حد وسط میان مشی = راه رفتن عادی و عَدُو = دویدن باشد، نقطه شروع این کار، صفا است؛ و عمل مذکور به منزله التجاء و پناهندگی به خدا در کنار خانه او است تا بدین وسیله مغفرت الهی را به سوی خود جلب کند، و از او درخواست عفو نماید، چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم این کار نیز به منزله رفت و آمد به خانه فرد بزرگی است که چند بار تکرار می شود تا شاید آن بزرگ بدو التفاتی کند؛ و از مهر و لطف خویش سهمی عاید او سازد؛ اما نمی داند آن بزرگ، نیاز او را برمی آورد و یا دست ردّ به سینه او می زند. چنانکه اشاره شد سعی میان صفا و مروه یادآور یکی از رویدادهای تاریخی عبرت آموزی است؛ چون هاجر همسر ابراهیم برای جستجوی آب برای فرزندش اسماعیل از صفا به مروه و از مروه به صفا رفت و آمد می کرد تا بالاخره منبع آب را زیر پای اسماعیل یافت، و نیاز خود و فرزند خویش را فراهم دید، و همین آب منشأ آبادانی این سرزمین و عامل خیر و برکت آن شد.

سعی که هاجر میان صفا و مروه مبذول داشت هدف او یافتن آب برای خود و فرزند خویش بود که مایه حیات هر موجود زنده ای است. حیات اسماعیل و هاجر - علیهماالسلام - به علت تشنگی شدید در معرض خطر بود، و اگر زیرپای اسماعیل آب به جریان نمی افتاد و از آن بهره نمی گرفتند مرگ آندو حتمی می نمود.

این سعی با چنان هدفی حیاتی که در گذشته صورت گرفت، و باید چنین سعی مبذول می گردید، (سعی که می تواند به صورت الگو و سرمشق برای همه جوامع انسانی باشد) شاید اشارتی است به این حقیقت که باید مسلمین برای ادامه حیات شرافتمندانه خود در تمام شؤون حیاتی بکوشند، و همه تلاش خویش را توأم با تحرکی استوار و جنبشی که سرپای وجودشان را دربر می گیرد و همه اندامهای بدنشان - آنگاه که می باید به هروله روی آورند - برای چنان جنبشی بدون استثنا به کار افتند، و جان و روحشان و قلب و دلشان، و زبان و دهانشان پویا در سوی هدف

حیاتی یعنی به هم رساندن ایمان و اعتقاد توحیدی زلال و دست یافتن به این مایه صافی و پاکیزه از شوائب شرک، برای تداوم حیات و زندگانی بالنده اسلامی باشد. حیات مسلمین بدون سعی و کوشش و تلاش نمی تواند - به گونه ای که مسلمین بتوانند آبرو و عزت و قدرتی در خود به هم رسانند و عرصه را در برابر دشمنان دیرینه اسلام تنگ کنند - ادامه و استمرار یابد، حتی می بینیم حاجی نه تنها باید سعی خود را میان دو کوه صفا و مروه در پیش گیرد؛ بلکه باید بر فرازیدن بر کوه و دشواری صعود بر آنها را بر خویشتمن هموار سازد و بداند که سعی و کوشش با بالا رفتن بر روی کوههای صفا و مروه شاید اشارتی باشد که باید سعی و تلاشها به سوی صعود و تعالی - هرچند که دشوار - می آید منتهی گردد. و حتی ترک هروله - که تحریک و به جنبش واداشتن همه اندامها در آن منظور شده است - از کمال سعی می کاهد، و باید سعی کامل و ثواب آفرینی که پاداش کامل را به ارمغان می آورد در جایی که باید به هروله تن درداد این کار هرچند پر زحمت را حاجی بر خود هموار سازد و اگر آن را ترک گوید به جا است آنرا در حین سعی اعاده کند.

مرحوم فیض کاشانی می گوید:

وقتی حاجی از طواف برگرد کعبه و توابع آن [یعنی نماز طواف و مستحبات دیگر] بیاسود، به زمزم درآید، و اگر برای او نوشیدن آب زمزم مقدور باشد پیش از آن که به

سوی صفا [برای سعی] روی آورد از آب آن بنوشد، و به هنگام نوشیدن بگوید:

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عَلِمًا نَافِعًا وَ رِزْقًا وَّاسِعًا، وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ سَقَمٍ اِنَّكَ قَادِرٌ يَا رَبَّ الْعَالَمِيْنَ :

بار خدایا! این آب و مایه حیات را منشأ علمی سودمند، و روزی گسترده و شفاء از هر درد و بیماری برایم قرار ده؛ چرا که تو، ای خداوند گار و مدبر عالم، بر هر چیزی توانا هستی.

آنگاه از باب صفا به سوی کوه صفا روان شود و بر فراز آن بایستد تا بتواند به کعبه بنگرد، و رکنی را که حجارالاسود در آن جای دارد در مقابل خویش بیند، و به حمد و ثنای الهی و یاد نعمتهای او و این که به او احسان فرموده - تا هر قدر که می تواند - از جان و دل زبان بگشاید، آنگاه بگوید:

لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، لَهٗ الْمُلْكُ وَلَهٗ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ :

جز خدای یگانه هیچ معبودی دگر

[سزای پرستش] نیست، فقط او به تنهایی سزای آن است که به او پناه جست، او را انباز و شریک و همتایی نیست، ملک و زمامداری همه امور و حمد و ستایش واقعی از آن او است، او است که حیات می بخشد و مرگ می آفریند، و همو بر هر چیزی توانا است.

[آنگاه مرحوم فیض کاشانی، آداب و ادعیه دیگری یک به یک بر شمرده و گزارش می کند و سپس می گوید]:

سعی میان صفا و مروه را [پس از آداب و ادعیه یاد شده] آغاز می‌کند... از صفا به مروه می‌رود و هفت بار [که مجموع رفت و بازگشت او از صفا به مروه را تشکیل می‌دهد] سعی خود را برگزار می‌سازد که وقوف او بر صفا چهار بار، و بر مروه نیز چهار بار می‌باشد؛ لکن سعی او میان صفا و مروه در مجموع رفت و بازگشت، در هفت بار صورت می‌پذیرد، و این هفت بار سعی از صفا آغاز می‌گردد و در مروه پایان می‌گیرد.

اگر کسی هروله در سعی را - حتی در بخشی از مسیر مخصوص به خود - رعایت نکرده باشد چهره خویش را برنگرداند، بلکه به پشت عقب گرد کند تا به جایی برسد که در آنجا هروله نکرده بود، آنگاه هروله را از همانجا تا موضعی که به جاست به هروله بپردازد این کار را انجام دهد .

این آداب ظریف باید حاجی و حجاج و مسلمین را درسی باشد که در بحران تراکم جمعیت و شدائدی که از پی خود دارد کمترین ضعف و فتوری به خود راه ندهد؛ بلکه علی‌رغم گذر بر دشواریها باز هم بکوشد و استقامت و پایداری خود را تداوم بخشد، و در تمام صحنه های زندگانی با تمام وجود کوشا باشد که **وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى** : (آنچه عاید انسان می‌گردد فقط محصول سعی و کوشش او است، و فرآورده های کوشش او به زودی در روز قیامت برای او و دیگران مشهود خواهد بود).

باید حاجی میان این دو قله ترس و امید و دو گردنه خوف و رجاء، توازن و تعادل و استقامت خویش را نگاهبانی کند، و رکودی در او به یکسو پدید نیاید، و بر قله این خوف و رجاء بت هوس را از فراز دل خویش سرنگون سازد و بت ترس را از بلندای قلبش به زیر آورد، و در این رهگذر خدای را بیاید که نه درباره وجودش ترس همه جانبه را برای او پدید می‌آورد و نه امیدی بی‌مرز و کران، بلکه او را برآن می‌دارد که در نوسان میان دو سوی خوف و رجاء با کوششی آمیخته به شادابی و نگرانی مطبوعی، مساعی خود را به کار گیرد.

صفا و مروه یاد گارهای تلخ و شیرینی در دل دارد.

مشرکین - قبل از اسلام - بر فراز صفا، بت اساف و بر قله مروه، بت نائله را نصب کرده بودند.

قرآن کریم در باره سعی صفا و مروه می‌فرماید:

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا، وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (1)

صفا و مروه از شعائر الهی است؛ بنا بر این اگر توفیق حج بیت الله یا عمره نصیب انسان گردد جرم و گناهی بر او نیست که به آندو طواف کند (یعنی میان صفا و مروه سعی کند). اگر کسی حج یا عمره یا هر کار نیکی را تطوعاً و بدون الزام شرعی [پس از انجام مناسک حج و عمره واجب و اداء سایر تکالیف دیگر] انجام دهد، باید بداند که خداوند سپاسدار عمل او است و پاداشی برای وی در مد نظر است، خدای که به همه اعمال شما دانا و آگاه است.

هر چند از ظاهر آیه عدم و جوب سعی استنباط می‌شود (چرا که از ظاهر آن چنین استفاده می‌شود که سعی میان صفا و مروه بلا مانع است و هم این که ضرورتی ندارد!).

در مورد این آیه روایاتی از فریقین در کتب احادیث آمده که این توهّم را بر طرف می‌سازد، از آن جمله:

- از امام صادق - علیه السلام - نقل کرده اند که فرمود: مسلمین در آغاز بر این پندار بوده اند که سعی میان صفا و مروه، ساخته و پرداخته افکار جاهلی و از مناسکی است که اقوام جاهلی عرب آنرا مقرر کرده اند! خداوند متعال برای زدودن این تصور از اذهان مسلمین اعلام می‌دارد که هیچ مانعی برای اجراء این فریضه [که یاد گار حج ابراهیمی است] وجود ندارد؛ و سعی میان صفا و مروه از شعائر الهی است .

- و نیز گویند: چون بر روی کوه صفا، بتی به نام اساف ، و بر روی کوه مروه، بتی به نام نائله نصب کرده بودند و قبل از اسلام، اقوام جاهلی هنگام سعی میان آندو، آنها را مسح می‌کردند و بر روی آنها دست می‌کشیدند، مسلمین به خاطر وجود این دو بت بر روی کوه صفا و مروه از سعی میان آندو احساس دشواری می‌نمودند. در پی چنین جریانی بود که آیه **إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ... نازل شد.**

در این جا خالی از وجه نیست که از

1 - بقره: 158

کشف الاسرار، سخنی در تأیید روایت یاد شده بیاوریم که می‌گوید:

و اصل قصه آن است که در زمان جاهلیت مردی و زنی در کعبه شدند به فاحشه ای. و نام مرد اساف بن یعلی ، و نام زن نائله بنت الدیک . هر دو را مسح کردند؛ پس عرب، ایشان را بیرون آوردند، و عبرت را یکی بر صفا نهادند، و دیگری را بر مروه تا خلق از اطراف می‌آمدند و ایشان را می‌دیدند، روزگار بر ایشان دراز شد، و پستی‌بان با ایشان آلف گرفتند، چشمها و دلها از ایشان پر شد. شیطان به ایشان درآمد و گفت: پدران شما ایشان را می‌پرستیدند، و ایشان را بر پرستش آنان داشت روزگار دراز در زمان فترت و جاهلیت. پس چون الله (تعالی) رسول خود را به پیغام بناوخت و اسلام در میان خلق پیدا شد قومی از مسلمانان - که در جاهلیت دیده بودند که آن دو بت را می‌پرستیدند - تحرّج کردند از سعی کردن میان صفا و مروه. ترسیدند که در چیزی آفتند از آن که در جاهلیت در آن بودند. الله (تعالی) این آیت فرستاد که سعی کنید، و آن حرج - که ایشان می‌دیدند - از ایشان بنهاد .

در همان کتاب آمده است: **قوله تعالی: إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ... الآية**: صفا اشارت است به صفوه دل دوستان در مقام معرفت. و مروه اشارت است به مروّت [مروءت] عارفان در راه خدمت. می‌گوید: این صفوت و معرفت در نهاد بشریت و بجز ظلمت از نشانهای توانایی و دانایی و نیک خدایی الله است، **وَالْبِهِ الإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ (تعالی) يَجْرَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ .** پس نه عجب اگر شیر صافی از میان خون برون آرد، عجب آن است که این درّ یتیم در آن بحر ظلمت بدارد، و جوهر معرفت در صدف انسانیت نگهدارد.(1)

وقوف در عرصات عرفات :

پس از آن که حجاج روز هشتم ذی الحجه که به یوم الترویه نامبردار است برای احرام حج تمتع آماده می‌گردند تا در جایگاههای مشخص مُحرم شوند - که البته بهتر است در خود مکه این احرام انجام گیرد و از آن بهتر این است در مقام ابراهیم یا حجراسماعیل و یا در مسجد الحرام این احرام صورت گیرد در حالی که به ندای الهی لبیک می‌گویند به صحرائ عرفات روی آورند تا در آنجا وقوف و درنگ نمایند. و دست کم می‌باید از ظهر روز عرفه یعنی روز نهم ذی الحجه تا غروب آفتاب (مغرب)، این

1 - نک : مجمع البیان، ج1، ص240؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج1، ص199؛ تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس، هامش دو الدرّ المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج1، ص70؛ مناهل العرفان، زرقانی، ج1، ص103

وقوف و درنگ ادامه یابد.

وقوف در عرفات از مهمترین مناسک حج به شمار است. در این نقطه، ازدحام و سر و صدا و زبانهای مختلف تجمع و پیروان مکاتب گوناگون آیین اسلام و فرقه های مختلف، انسان را به یاد عرصات قیامت و اجتماع امتها با انبیا و ائمه، و پیروی هر امتی از پیامبر خود، و چشم داشت آنها به شفاعت آنان، و تحیر و سرگردانی آنها آن هم در یک نقطه و یک سرزمین می اندازد که آیا مورد حمایت آنان قرار می گیرند و یا از آنها حمایت و مراقبتی به عمل نمی آید. آری این گردهمایی شگرف، خاطره عرصات قیامت را - که نصوص دینی آنرا ترسیم می کند - در ذهن انسان با تابلویی زنده و گویا تجدد می نماید. می دانیم صحرای عرفات به درازای دوازده کیلومتر در پهنای شش کیلومتر و نیم و با فاصله بیست و یک یا بیست و پنج کیلومتر از مکه - بر سر راه طائف - قرار دارد.

به راستی این وقوف و درنگ آنهم در چنین بیابان - از نیمروز تا شامگاه - به چه منظوری تشریح شده است؟ البته نمی توان مزایای چنین درنگ و وقوف را - که بویابی و تحرک سازنده ای را به ارمغان می آورد - به این سادگی برشمرد. در بیابانی که فاقد وسائل کافی برای آرامش و آسایش است باید همه حجاج از ملیتهای مختلف و طبقات متفاوت، مدتی را ناگزیر در آن درنگ کنند، و همگان در یک سطح از نظر ظاهر و باطن، حوائج خویش را به پیشگاه حضرت باری تعالی عرضه دارند. آیا وقوفی بدینسان نمی تواند عالی ترین نمونه همبستگی و تجمع و به ویژه مساوات و برابری را به ما ارائه کند. آیا این سنت سترگ، برجسته ترین و گویاترین نمونه و شعار مبارزه با اختلاف طبقاتی نیست.

- گذشته های بسیار دور، از رهگذر چنین وقوفی، در قلوب حاجیان اشعه ای را به هم می رساند، اشعه ای امید بخش که به آنان نوید می دهد سرانجام به منظور و هدف نهایی خود در زندگانی مادی و معنوی نائل خواهند آمد، زیرا روزگاری پیامبر گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - مردم را به معرفت حق و حقوق متقابل آنان و وظائف الهی و انسانی آنها فراخواند، و از همین پایگاه بود که آن حضرت پس از بازگشت از حج در غدیر خم رسالت و مسؤولیت الهی و انسانی خود را به کمال، نزدیک احساس می فرمود؛ و نوید کمال دین از عرفات آغاز شد و در غدیر خم

جلوه گر گردید؛ و سرانجام این وقوف به نزول آیه اکمال در غدیر خم انجامید، و در بیابانی سوزان و توان گیر یعنی منطقه غدیر خم، سروش الهی قلب آن حضرت را سرشار از رضا و خوشنودی می ساخت از این که خلافت و امامت و رهبری کسی را پس از خود به مردم خاطر نشان گردید که باید او را به حکم آیه مباحله شخص پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - و خود او و ادامه دهنده وجود آن حضرت بر شمرده عرفات، فرجامش معرفت مقام ارحم الراحمین علی - علیه السلام - بود که در غدیر خم صریحاً به مردم اعلام شد که: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دین (1): هم اکنون دین و آیین شما را با اعلام خلافت و امامت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - ، به کمال خود نائل ساختم، و نعمتم را بر شما بی کم و کاست ارزانی داشتم، و اسلام را - به عنوان دین و آیین و رهنمود دهنده راه و رسم صحیح زندگانی - برای شما پسند نموده، و با شناساندن کسی که راهم را ادامه می دهد، راضی و دلخوش، قریباً شما را ترک می گویم. - وقوف در عرفات را نباید رکودی در ادامه مراسم حج پنداشت؛ این وقوف گویا بدین منظور که مبدأ دو وقوف دیگر است لازم به نظر می رسد تا حاجیان در خود بیندیشند، بیندیشند و فکر خود را در اوضاع گذشته خویش به کار اندازند، گذشته ای که سرشار از تجارب و نتایج و بازدهی های مرغوب و یا نامرغوب بوده، پیشینه احوال خود را از نظر بگذرانند، و محصول مساعی و تحرکهای پیشین خود را از نظر بازدهی ارزیابی کنند که به چه ارمغانی برای انسانیت آنان بارور گردید؛ آیا در مبادله کالای عمر خویش، متاعی را برای کمال خویش دریافت کردند که در این مبادله و سوداگرایی زیان دیدند و یا نفعی عاید خود ساختند؟ و از این رهگذر بتوانند آینده ای بهتر را برای زندگانی خود برنامه ریزی کنند، و شناختی بهینه تر از گذشته در باره خویشتن به هم رسانند، در همین پایگاه همواره به یاد خدا باشند تا خدا در آینده آنها را از یاد نبرد. اگر در گذشته چون به یاد خدا نبوده اند و مآلاً خویشتن را به دست فراموشی سپردند هم اکنون به مدد یاد کردن خدا خویشتن را باز شناسند. بنابراین چنین وقوفی سرشار از بویابی در تفکر و اندیشه است که اگر درست انجام گیرد به تحرکی بس شگرف در زندگانی بارور می گردد که به خود سازی و بازسازی بنا شخصیت انسانی او

1 - مانده: 3

می انجامد؛ و تحرکی کارساز را در آینده برای حاجی می آفریند، و نقشه پردازی شیطان را - که در گذشته فرصت عمر او را در کوششهای ویرانگر سوق می داد آنرا - با تفکر و درنگهای اندیشمندانه خویش از این پس خنثی می سازد. بنا بر این چنین وقوفی را باید تحرکی در خور و جنبش و تلاشی در معماری و مهندسی و نقشه کشی برای بازسازی و یا تأسیس بنا شخصیت تلقی کرد تا سامانی دگر در وجود او پدید آمده و آتیه عمر خود را در مسیری راهبری کند که از والایی مقام و منزلتش در پیشگاه خدا و مردم سر برآورد.

از طریق چنین وقوفی است که انسانها می توانند گامهای بلند و سریع در سوی خدا بردارند، خدای مهربان را شناسایی کنند، و در باره دوستان و دشمنان خود معرفتی به هم رسانند.

راغب اصفهانی و دیگران می گویند: عرفات نام جایگاه و منطقه ای است؛ و از آنرو عرفات نامیده شد چون میان آدم و حواء در این منطقه - پس از هبوط آدم بر سرندیب و فرود حواء در جده و به دور افتادن آنها از یکدیگر، و دگر گونه شدن چهره آنها - شناختی حاصل شد. و دور افتادگان از یکدیگر در اینجا همدگر را شناختند، دور افتادگانی که در صدد یافتن یکدیگر راه دور و درازی درمی نوردید، و در جستجوی همدگر رنجها بر خود هموار ساختند تا آن که بر پهنه عرفات به هم رسیدند و به شناخت یکدیگر توفیق یافتند. اگر چنان توجیهی در نامگذاری عرفات مقرون به صحت باشد این سرزمین و وقوف در آن سمبل و رمز و نشانه ای است که مسلمانان به دور افتاده از یکدیگر می توانند در این کانون تجمع، به تعارف و شناخت یکدیگر توفیق یابند، و با تعارف، به تألف و انس و همبستگی با یکدیگر نائل آیند، نه تنها آدم و حواء در این منطقه در شناخت یکدیگر به هدف خود رسیدند و نیاهای نخستین انسانها همدیگر را در آنجا باز یافتند، نژاد و نسل آنها باید با وقوف در این منطقه به معرفت حال یکدیگر دست یابند، و تشنت و بیگانگی و پراکندگی خود را - با توجه به این که از سرزمینهای به دور از یکدیگر بدینجا می آیند - با آمدن و وقوف در این جایگاه در اختیار همبستگی و پیوستگی و خویشاوندی دینی و انسانی بسپزند، و غربت خود را از این رهگذر به قربت و قرابت باز آورند.

دوست و دشمن را نیز با درنگهای آمیخته به تفکر شناسایی کنند، هیچ کسی

انسان را بیش از خدا دوست نمی دارد و هیچ دوستی بهتر از خدا در عالم وجود ندارد. بنابراین باید در این جایگاه رهیده از انگیزه های دنیوی که جایگاهی در خور تفکر و تدبیر است - برای برآورده شدن نیاز خویش از پی غیر خدا بپوید؛ بلکه خدای مهربان را جستجوگر باشد. امام زین العابدین در عرفات مردی تهیدست را می دید که درخواست خود را با مردم در میان می گذارد؛ به او فرمود وای بر تو! در چنین روز غیر خدا سراغ می گیری، در چنین روزی این امید وجود دارد انسانهایی که هنوز چشم

به دنیا نگشوده اند و هنوز به دنیا نیامده اند از لطف و مرحمت الهی برخوردار باشند. (1)

غروب روز عرفه رسول گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله وسلم - به بلال حبشی فرمود: مردم را آرام کن تا سخنی را با آنها در میان گذارم. پس از سکوت و آرامش مردم، فرمود:

خداوند متعال بر شما منت نهاده و نعمت بزرگی را در چنین روز به شما ارزانی داشته است، درستکاران و نیکان شما را از آموزش خود بهره مند ساخته، و در باره کسانی که گرفتار نادرستی در عمل هستند و به بدی و گناه دچار آمدند درست کاران و نیکان را شفیع و واسطه قرار داده و به آنها این مقام را عطا فرموده که از خداوند متعال بخشودگی و آموزش آنان را درخواست نمایند. پس برآید و سرازیر گردید که همه شما درنگ مداران عرفات، مشمول آموزش او هستید. (2)

باید خدای مهربانی را در سرزمین عرفات به جستجو گرفت که نیکان را از آموزش خود سرشار می سازد و شر و بدی بدان را نادیده گرفته و از کردار و گفتار ناخوش آیند و زشت درمی گذرد. اگر چنین عرفات و شناختی درخور به هم رسانیم در عرفات از غیر خدا مدد نمی جوییم؛ چرا که سرزمین شناخت است، و شناخت را باید زمینه محبت و یا احیائاً نفرت و دشمنی دانست:

در همین سرزمین بود که حضرت ابراهیم خلیل و دوست همیشه جاوید در ذکر خدا شیطان و وسوسه های او را به خوبی بازیافت، و با معارف و آگاهیهای که درباره ترفندهای شیطان کسب کرده بود، در منا با سنگ، او را نشان می رفت و او را بدینسان از پیرامون خویش طرد می کرد تا مبادا مانعی در ایفا وظیفه الهی او پدید آورد.

به راستی صحرائی عرفات، سرزمین عرفان و معرفت است:

* آدم و حواء همدیگر را در این نقطه

1 - بحارالأنوار، ج19، ص299

2 - الکافی (اصول)، ج4، ص168

شناختند و گم گشته خود را در آنجا یافتند.

* حضرت آدم در همین جا گناه و ترک اولای خود را شناخت، و بدان زبان به اعتراف گشود.

* و بدینسان گویند حضرت ابراهیم مناسک خود را - پس از اعتراف به گناه در این جایگاه - برگزار کرد.

* یا آن که در این مکان جبرائیل، مناسک حج را به ابراهیم شناساند.

* مردم نیز با جمعی در لحظات معین همدیگر را می توانند در آنجا شناسایی کنند.

* ابراهیم - علیه السلام - شیطان و وساوس او را در همین جا شناسایی کرد.

* خدای مهربان را باید در این پایگاه سراغ گرفت و او را در چنین جایگاهی پدیدار یافت.

چنانکه در دعاء عرفه امام حسین - علیه السلام -، اشارتی گویا به همین حقیقت است. حضرت ابی عبدالله الحسین - علیه السلام - که از مدینه به سوی نقطه ای ناشناخته آواره گشته بود، همراه با یاران وفادار و فداکارش در این پایگاه مقدس، درنگی بس شگرف داشته؛ و از آنجا سرانجام، راه عرفات، به کربلا منتهی گشت، و واقعه ای از پس این درنگ در کربلا روی داد که به قرآن و اسلام جان تازه ای بخشید. حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - با دعائی که در میان جمع خاندان و یارانش در عرفات زمزمه می کردند چهره عرصه وجود و هستی را ترسیم می فرمودند، و سیماي جان و جهان و گردونها و گرداننده آنها را چنان زیبا و دل انگیز و راه گشا را به تصویر کشیدند که بایسته است همه واقفان سرزمین عرفات چنان دعائی را از جان و دل بر زبان آورده، و عظمت و قدرت حضرت باری (تعالی) را با جمال و جلال و شکوه و همه اوصافش بازیابند تا شوق دیدار حق در آنان پدید آید؛ و با توجه به مضامین این دعاء است که خدای متعال را با معاینه دل از رهگذر این دعاء می توان به خوبی رؤیت کرد.

آنهم در بیابان عرفات، در فضائی باز و رهیده از هرگونه عوامل سرگرم کننده دنیوی که در چنین جو و محیطی آفریدگار جهان هستی را به وسیله خود او می توان شناخت. در بخشی از دعاء عرفه حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - با بیانی بسیار جالب و دل انگیز برهان صدیقین را به طرز بسیار گویا و رسا به ما ارائه می فرماید.

نگارنده سالها پیش به مناسبت سالگرد شهادت شاهدهی از شهود حق یعنی

مرحوم آیه الله شهید بهشتی - رضوان الله تعالی علیه - مقالتي نگاشتم که بندهای کوتاه از دعاء عرفه - با شرح مرحوم سید خلف حویزی - را در این مقاله مورد استناد و اقتباس قرار دادم؛ اما چون این مقاله نسبتاً مفصل و گسترده است و در یادنامه مرحوم شهید مظلوم آیه الله بهشتی - طاب ثراه - به طبع رسیده، و اکثر شیفتگان این شهید مظلوم را به یادنامه مذکور دسترسی نیست، خلاصه بخشی کوتاه از این مقاله را - که با دعاء عرفه پیوند دارد - در اینجا می آورم:

در بخشی از دعاء شریف عرفه آمده است:

إلهي ترددي في الآثار يوجب بعد المزار، فأجمعني عليك بخدمة توصلني إليك، كيف يستدلّ عليك بما هو في وجوده مفتقرٌ إليك. أكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتي يكون هو المظهر لك. متي غيبت حتي تحتاج إلي دليل يدل عليك، و متي بعدت حتي تكون الآثار هي التي توصل إليك عميت عين لا تراك عليها رقبيا، و خسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبك نصيب .

در توضیح این بخش از دعا آن حضرت می توان چنین، قلم را بر صیغه رقم زد که به خداوند متعال عرض می کند:

بارخدا! اگر توجه خود را در بررسی آثار قدرت و دست آوردهای صنع تو معطوف سازم؛ و یک به یک، آنها را تحت مطالعه و مذاقه قرار دهم تا ترا شناسایی کنم همین امر موجب می شود که راه برای وصول به تو و دیدار تو دور و دراز گردد.

[سید الشهداء - علیه السلام - عرض می کند: خدایا! ای محبوب و مطلوب من! اگر خویشتن را برای شناخت تو در آثار و دست آوردهای متکثر و آیات متنوع تو سرگرم سازم، و در لابلای شاخه های به هرسو کشیده آثار صنع تو به این سو و آن سو کشانده شوم موجب می گردد از مؤثر، یعنی تویی که اینهمه آثار را پدید آورده ای به گونه ای ناخوش آیند، دور و بیگانه گردم؛ و این کار چنان است که واقعیت شهود را رها سازم و برای جستجو و یافتن آن به سراغ نشان و اثرش به تکاپو برآیم، و یا چنان است که از یقین روی گردانم و به دنبال خبر و گزارش از یقین، تلاش خود را به کار گیرم؛ و در نتیجه در پایگاهی از خیال محض به سر برم که به هیچوجه مرا به دلیلی قاطع رهنمون نیست، و در میان فضائی از گمانها و احتمالات سرگردان شده که راه را فراسوی من در رسیدن به محبوبم

مسدود سازد؛ زیرا وقتی دست آوردهای جالب و شگفت انگیز آفریدگار در دسترس احساس و تفکر کسی قرار گیرد سزا نیست نردبان احساس و اندیشه را هدف قرار

دهد، و برآن، بالا و پایین رود تا فقط در باره نظم و ترتیب و کیفیت ترکیب این آفریده ها نیروی تفکر خود را محدود کرده و اندیشه خود را در ماهیت آنها راکد و ایستا سازد؛ بلکه باید ببیند، و از این نردبان فکر و استدلال فراتر رود تا آورنده و سازنده آنرا شناسایی کند، و دل به محبت کسی ببندد که آنها را آفریده و لباس زیبای هستی را بر اندامشان پوشانده است؛ و به گونه ای این حقیقت را دریابد که چهره حق را با گستره فراگیرش در تمام آفاق - علیرغم کثرت و اختلاف صور و نگاره های آثارش کشف و شهود نماید]

حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - آنگاه عرض می کند: فأجمعني عليك بخدمة توصلني إليك: مرا در حضور خویش به خدمتی فرمان ده که راه وصول به ترا بر من هموار سازد .

سپس عرض می کند: کیف يستدلّ عليك بما هو في وجوده مقتدر إليك : چگونه می توان به چیزی، یعنی به آثاری - که در وجود خود به تو نیازمند است - بر وجود تو استدلال کرد؟ وجود تو خود دلیل بر هستی تو است: یا من دلّ علي ذاته بذاته : آفتاب آمد دلیل آفتاب .
از این سخن به این نتیجه می رسیم که وجود حضرت باری (تعالی) پدیدارترین وجود در عالم هستی است؛ چرا که آن حضرت به خدا عرض می کند: أیکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتّی یکون هو المظهر لک : آیا غیر تو (یعنی آثار) دارای آنچهان ظهوری است که در تو چنان ظهوری نباشد تا بخواهد ظهور ترا وانمود سازد؟ .
[هرچند می باید از قانون استدلال به آثار، درگشودن راه به سوی مؤثر بهره جست؛ اما اگر صرفاً خود را به این نحو استدلال محدود سازیم، راهی بسیط و سطحی و ساده و فاقد عمق را در پیش گرفتیم، و مآلاً از برهان صدیقین بهره ای عاید ما نخواهد شد، بهره ای که ژرف بنیان را از آن نصیبی هست] لذا سیدالشهداء - که جان عالم را به رؤیت و شهود کشیده - به خدا عرض می کند: متی غبت حتّی تحتاج إلی دلیل یدلّ عليك : کی و در چه زمانی تو پنهان بودی تا به دلیلی نیاز پیدا کنی که ما را بر تو رهنمون گردد؟] هدف حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - در این سخن

آن است که ظهور وجود حق به گونه ای است که به هیچگونه دلیلی - که او را اثبات کند - نیازی ندارد؛ زیرا دلیل عبارت از ترتیب مقدمات معلومه و عناصر شناخته شده ذهنی برای رسیدن و بازیافتن مجهول تصویری و یا تصدیقی است؛ و نتیجه آن معلوم شدن یک امر نا شناخته و مجهول می باشد. اما اگر چیزی که از لحاظ کمال ظهور و آشکار بودن در منتهای درجه باشد - که هیچ چیزی پدیدارتر و روشن تر از آن قابل تصور نباشد - و حتی روشن تر از این قضیه باشد که فی المثل بگوییم: آسمان بالای سرما، و زمین زیر پای ما است قطعاً در چنین جایگاهی در اثبات سخن خود به دلیلی نیاز نداریم، و استدلالی ما هذیانی بیش نخواهد بود.
علی هذا برای وصول به معرفت حق - که هیچ چیزی آشکارتر و روشن تر از آن نیست - نیازی نداریم که از رهگذر استدلال به آثار وی او را شناسایی کنیم.
آری اگر انسان به مرحله ای از عرفان نائل گردد، و چشم بصیرت او در سوی واحد دیان نشان رود، در چنین پایگاهی متکلفات دلیل و برهان دچار سقوط گشته، و ارزش و اعتبار خود را از دست می نهد؛ و بویژه اگر دیدگان بصیرتش با چنین گوهرهای درخشانی از این دست سخن که ازکان و معدن عصمت و طهارت - معدنی که سرشار از حکمت و نصل الخطاب است - روشن گردد، لذا حضرت سیدالشهدا - علیه السلام - همانگونه که خداوند متعال فرموده است: ونحن أقرب إلیه من حبل الوريد به خدا عرض می کند: تو کی و در چه برهه ای از زمان از ما دور بودی که آثار ترا - مانند ناپیایی - عصای خود قرار داده تا به مدد عصاکشی آثار صنع تو به تو دست یابیم ومتی بعدت حتّی تكون الآثار هي التي توصل إليك . بنا براین سزا است که حضرت سیدالشهداء عرض کند: عمیت عین لا تراک علیها رقیب : (آن دیدگانی که ترا مراقب خود نمی بیند کور باد)؛ وخسرت صفقة عبد لم تجعل له من حیک نصیب : (خسران و زیان معامله و سوداگری، بنده ای را است که تو از حب خویش نصیبی برای او مقرر نفرمودی)، آری این دل است که بینایی را از دست می نهد، هرچند که چشم سر انسان به سان چهارپایان و دامها از کار نیفتاده است: ولهم أعین لا یبصرون بها أولئک کالأنعام ؛ اینان را دیدگانی است که با رؤیت و دیدن، در درون و جانیشان بسان شرالدواب انعکاس و انعطافی در رؤیت

حق پدید نمی آید: إن شرّ الدوابّ الصمّ البکم الذین لا یعقلون : دیدگان آنها کور نیست؛ بلکه کور دلانی بیش نیستند؛ زیرا: فأنّها لا تعمی الأبصار ولكن تعمی القلوب التي فی الصدور . آیا انسانی که حق را علی رغم این که هیچ چیز از آن آشکارتر نیست شهود نمی کند احیاناً از دامها فروتر و گمراه تر نیست؟ و این دلها است بر اثر ترکنازی در هوس نمی تواند انجام وظیفه کند، و از کار می افتد؛ و انسان که با خدا در عالم ذر بیعت و صفقتی، و معامله و مبادله ای را منعقد ساخته باید در مقام وفاداری و محبت و اداء وظیفه، پایمردی کند؛ ولی آن که از محبت خدا محروم است باید او را در زمره کسانی برشمرد که در تجارت و بیعت و دادو ستد خویش از سرمایه وجودش دچار ورشکستگی و زبانی غیر قابل جبران است.

این بود گزارش بسیار کوتاهی از بنده ای از دعای عرفه که بایسته است حاجیان در عرفات سراسر آنرا زمزمه کنند تا ظهور حق را زمزمه نمایند، و کام جانیشان شیرین گردد. در پایان این بخش به جا است حدیثی را یاد کنیم که کمال دین نویدش، در غدیر خم چهره نمود؛ چرا که رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - در روز عرفه - در حالیکه بر ناقه قصواء سوار بود خطاب به ای ابراهیم فرمود که جابر بن عبدالله انصاری می گوید شنیدم می فرمود:

یا ایّها الناس إنّی قد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلّوا: کتاب الله وعترتی: أهل بیته (1)

ای مردم! تحقیقاً من میان شما [میراثی] به جای نهادم؛ مادام که خود را بدان پای و ملتزم می سازید هرگز به گمراهی دچار نیابید [این میراث عبارت از دو امر گرانبها است، و آندو عبارت اند از] کتاب الله و عترت من که همان اهل بیت من هستند.

سیدمحمدباقر حجتی

* پی نوشتها: